

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در باب استصحاب در استفاده استصحاب در روایات یا به قول آقایان استدلال به روایات در باب استصحاب، رسیدیم به روایت حدیث اربع مائه که در عده ای از مصادر اصحاب وارد شده است. حالا یا جزئی از روایت یا کل روایت.

بهرحال در قسمتی از روایات وارد شده است و این روایت همین جور که عرض کردم در کتاب خصال به صورت کامل آمده است به عنوان اربع مائه باب من ابواب العلم که عرض کردیم شماره ای که شده است ۳۸۳ یا ۳۸۵ این حدودها است. چون اینکه یک عبارت یک حکم باشد یا دو تا باشد مگر در آن جهتش اختلاف باشد. بهرحال آن مقداری که انسان حس می کند جمله مستقل است مثل همین جمله من کان علی یقین فاصابه شک فلیمضی علی یقینه فان الشک لا ینقض الیقین حالا مثلا دو تا گرفته اند یا یکی گرفته اند بهرحال ظاهرش که یکی است چون تعلیل با معلل یکی می شود. عرض کنم که و در کتاب تحف العقول هم آمده است لکن کلمه اربع مائه در عبارت خود صاحب کتاب است ظاهرا و متن روایت. در کتاب صدوق ج زء متن روایت از طرف امام صادق است می فرماید فعلم اصابه فی مجلس اربع مائه باب من ابواب العلم. اما در تحف العقول هست.

و در هر دو مصدر این روایت وجود دارد لکن در عده ای از قسمت های روایت اختلاف است در این یکی هم یک مقداری اختلاف هست. یکیش این است که فشک در نسخه خصال است و یکی هم فأصابه شک. یکی دارد فان الشک لا ینقض الیقین یکی دارد فان لایقین لا یدفع بالشک. یکی دیگر هم دارد و عرض کردیم این روایت مبارکه حالا چهارصد قطعه یا کمتر یا بیشتر با همین سند، که سندش در کتب اصحاب ما چون تقطیع شده است و عرض کردم تا جایی که میدانیم کتاب محاسن برقی است بعد کتاب کافی و همین طور کتاب های متعدد دارند حدیث را و دیگر وقتش مناسب نیست حدیث از غیر این راهی که الآن ما داریم تکه تکه هایی اش به ما رسیده است غیر از این راه.

مجموعه راه هایی که به ذهنم است سه راه است. یک مقدار از خط ضعیف بصره رسیده است آن هم مقداری از حدیث است. از خط کوفه و بغداد هم یک راه این است به نظرم هفت هشت ده قطعه اش از راه غیر مشهور است که آن راه تقریبا خوب است مثل این نیست. اما از چهارصد قطعه مثلا هفت هشت ده روایت است. حالا کمی بیشتر یا کمتر. الآن امارش در ذهنم نیست. بهرحال چون جداگانه چاپ

.....
شده است حدیث اربع مائه به اسم آداب امیر المؤمنین دیگر آقایان به همان جا مراجعه کنند چون نسخه اش را هم داشتم پیدا نکردم که بینم این قسمت روایت در چند مصدر آمده است. آن وقت عملاً قسمت های این روایت گاهی ممکن است یک قسمتش در چهار پنج مصدر آمده است. حتی ممکن است در نهج البلاغه باشد ممکن است در بعضی از کتب اهل سنت که از امیر المؤمنین نقل کرده اند باشد. خیلی مختلف آمده است یعنی یکنواخت نیست این چهارصد قطعه یکنواخت نیست. این یک قطعه ای که الآن محل کلام ما است فعلاً در سه مصدر داریم. یکی صدوق است که مسند دارد یکی اگر تحف العقول قبل از صدوق باشد. تحف العقول است که مرسل است و بعد از صدوق هم مرحوم شیخ مفید همین یک قطعه را آورده اند امیر المؤمنین. قطعات دیگر را نفی نمی کنم این یک قطعه را آورده است. حدیث اربع مائه را نیاورده است و آن کلمات امیر المؤمنین این یکی را آورده است. من کان علی یقین فاصابه شک یا فاشک فلیمضی علی یقینه. و قطعات دیگرش هم در کتب اصحاب هست آنچه که از این طریق است یعنی از طریق قاسم بن یحیی، شیخ طوسی در ترجمه قاسم بن یحیی این را به عنوان کتاب نسبت داده است نه در ترجمه جدش حسن بن راشد. و مرحوم شیخ نجاشی هم نسبت نداده است نمی فهمم حالا سرّ اختلاف این دو بزرگوار را توضیح دادم باید این دو کتاب را بیاوریم یک شرحی آنجا عرض کنیم.

کیف ما کان به نظرم می آید اینکه در فهرست شیخ آمده است کتاب فیه آداب امیر المؤمنین فکر می کنم فی باشد نباید فیه باشد. نمی دانم حالا چون این نسخه صحیح فهرست را نگاه نکردم نمی توانم فعلاً چیزی بگویم. این نسخه ای که مرحوم طباطبایی چاپ کرده اند چون نبود پیشم نمی دانم

س: این نسخه فیه است

ج: کدام نسخه؟

س: ...

ج: آن هم فیه دارد؟ خوب پس هیچی.

کیف ما کان آن وقت این در این جور است. سندی که هست این جور است. عن حسن بن راشد عن محمد بن مسلم و ابی بصیر عن ابی عبد الله. اما آن که الآن ما داریم در کتب خودمان مثل محاسن و کافی و دیگران، بعضی هایش دارد حسن بن راشد عن محمد بن مسلم تنها و بعضی هایش دارد عن ابی بصیر تنها. لکن ظاهراً هر دو باید باشند. اختصار شده است. در حدیث اربع مائه که شیخ صدوق کامل آورده است هر دو اسم هست. قطعاتش را که نگاه می کنیم به یک اسم است گاهی هم به هر دو اسم است. گاهی به یک اسم.

.....

علی ای حال مرحوم استاد آخر بحث بعد از استدلال اشکال کرده اند که و الذی سهل الامر ان الروایه ضعیفه غیر قابله للاستدلال بها. و اشکال ایشان قاسم بن یحیی بود ظاهر عبارت ایشان در جدش قبول دارند حسن بن راشد و من فکر می کنم شاید خیال کرده است این حسن بن راشد بغدادی است که از اجلا است نه این غیر از آن است. آن وقت اینکه این حسن بن راشد هم حسن بن راشد که جد است هم نوه اش قاسم را نه شیخ نه نجاشی توثیق نکرده اند ابن غضائری هر دو را تضعیف کرده است. خب مرحوم استاد به این تضعیف ها در الآن عمل نکرده اند در سابق چرا نوشته اند ضَعَفَ العلامة. علامه از ابن غضائری گرفته است. و علامه جدش هم تضعیف کرده است یعنی حسن بن راشد تضعیف کرده است. بهر حال دیگر یک نکاتی راجع به سند بود و آنچه که در کتاب استاد آمده است اینها ایامی بوده است که ایشان کار در روایات نکرده اند مستقلا در اسانید یعنی.

بعدها مبنایشان بر این شد که هر دو را توثیق کردند به وجود در کامل الزیارات. البته بعد از مبنای کامل الزیارات که عدول کردند، حسن بن راشد در تفسیر علی بن ابراهیم هست. شخصی به نام حمید بن شعیب از او نقل می کند. اما قاسم بن .. در تف سیر هم نیست. احتمالا این طور که به ذهن ادم می آید توثیق این جهت را برداشته باشند همان توثیقی که از عبارت شیخ صدوق است. الآن هم در ذهنم باز هم دیروز نگاه کردم نمی دانم ایشان مؤید گرفتند کلام شیخ صدوق را یا دلیل گرفته اند. اگر دلیل بر توثیق گرفته اند آن وقت هر دو شان توثیق می شوند. نوه و جد هر دو به عبارت شیخ صدوق که عرض کردم توثیق می شوند. این راجع به این.

و ما عرض کردیم در محل خودش که انصاف قصه هم خود قاسم بن یحیی هم جدش حسن بن راشد وثاقت روشن اصطلاحی ندارند. خصوصا مثل این کتاب که تا جایی که شواهد ما نشان می دهد فقط نوه از جدش نقل می کند. ما داریم موارد نسبتا متناهی که از حسن بن راشد نقل شده است البته راجع به حسن بن راشد یک بحث دیگری هم باید باشد یعنی بحث مفصل نه دیگری. وجودش در محور روایات و محور کتب رجال و محور فهارس باید دقیقا مورد بررسی قرار گیرد. ما الآن روایات نسبتا زیادی از حسن بن راشد در کتب اربعه داریم. که فکر می کنم تمیز آنها بعضی از مواردش مشکل است و فکر هم می کنم که شاید غیر از این سه تا حسن بن راشد که ذکر کرده اند حسن بن راشد دیگری هم داشته باشیم. فکر نمی کنم منحصر به این سه تا باشد که در کلمات اصحاب ما آمده است. یکیش هم که مشکوک است حسن بن اسد باشد شاید راشد نباشد.

بهر حال بحث رجالی را در اینجا انجام نمی دهیم انصافش که این دو نفر جد و نوه یک توثیق خیلی روشنی ندارند خود این کتاب و قطعات کتاب اجمالا مورد نظر بوده است حالا هم نمی فهمیم چرا جدا شده است. مثلا در کافی یک مقدارش آمده است در محاسن

مقدار دیگرش آمده است. در بعضی کتب اهل سنت یعنی اگر کتاب کلا به اسم امیرالمؤمنین و اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم بود خوب مطلب مهمی بود برای تلقی از امیرالمؤمنین سلام الله علیه. خیلی روشن نیست آورده اند اجمالا یعنی در کافی قسمتی در محاسن قسمتی. در کتب فکر می کنم در نهج البلاغه هم قسمتی. در قانون قضایی است مال کیست آن هم قسمتی. علی ای حال فعلا وارد این بحث نمی شویم قسمت هایی از آن آمده است. اما اینکه کل کتاب را با عنوان اینکه این کتاب مال امیرالمؤمنین است و حدیث ایشان است یعنی به این معنا که حضرت امر فرمودند این خیلی روشن نیست. این راجع به سند روایت حالا دیگر بخواهیم وارد بحث شویم طول می کشد فعلا به همین مختصری اکتفا می کنیم تفسیرش جای دیگر.

و اما به لحاظ دلالت بر استصحاب عرض کردم در کلمات علمای متأخر ما یعنی از همان زمان وحید و دیگران غالبا دو معنا اینجا تصویر می شده است. یکی استصحاب یکی قاعده یقین. لذا اینجا هم همین بحث را کرده اند. من کان علی یقین فاصابه شک، شک به خود یقین بخورد این می شود قاعده یقین. شک به بقای یقین بخورد می شود استصحاب. این تصویری که مرحوم خویی و دیگران مرحوم نائینی آورده اند غالبا مبنای تصویر این است. یا استصحاب است یا قاعده یقین. قاعده یقین که از نظر عقلایی ثابت نیست پس حمل بر استصحاب می شود.

بعد می خواستم روایت نائینی را بخوانم دیدم خیلی طولانی می شود دیگر خود آقایان هم باید یاد بگیرند وقتی ریشه هایش را گفتیم کیفیت کلماتش انشاءالله آسان می شود. حالا چون آقای خویی گفته است یک صفحه و خورده ای نوشته اند به گفته ایشان اکتفا می کنیم بقیه اش دیگر خود آقایان مراجعه کنند چون بهرحال سند خیلی روشن ندارد که نسبت به امیرالمؤمنین داده شود و دلالتش هم که انصافا ابهام هایی دارد.

و استشکل فی دلالتها علی حجیه الاستصحاب

عرض کردم سابقا در کتاب اوضاع ما مثلاً اشکل، اشکل نخوانید اشکل بخوانید. چون اشکل باب افعال است لکن لازم است. یعنی امر مشکل است. یعنی یکی شکل دیگری پیدا کرد. یک شعری هست که...

۱۳/۳۵

که دو تا با هم اشتباه شده است. این تشابهها چون شبیه هم شده اند و تشاکل الامر. امر مشکل شد. آن تشاکل که باب تفاعل است با اشکل ای که باب افعال است هر دو لازم هست. باب استشکال نه باب استفعالش متعدی است. و استشکل، یعین جعله مشکلا، فی

دلالتها علی حجه الاستصحاب بان صریحها سبق زمان یقین علی زمان الشک. زمان یقین بر زمان شک. در این که زمان ندارد من کان علی یقین و اصابه شک در آن کلمه زمان ندارد. اینکه ایشان می فرماید صریحه یا نائینی این اشکال را ایشان گفته اند دیگر. یک جا می خوانیم مثل بقیه. این اشکال که زمان این مرادشان فعل است. چون اینها معتقد بودند که فعل دلالت بر زمان دارد چون فعل به کار برده شده است مثلاً نگفته است لا تنقض الیقین بالشک که فعل به کار نرود. نه، کان علی یقین که فعل است فاصابه شک که باز هم فعل است اصاب و کان. من کان علی یقین. نگفت الشک لا ینقض الیقین. من کان علی یقین فشک. این مع لوم می شود زمان شک بعد از زمان یقین بوده است. این دو زمانشان فرق می کرد. عرض کنم که این بحث را اگر یادتان باشد به یک مناسبتی هم در کفایه دارد که فعل دلالت بر زمان نمی کند. حالا خود مرحوم آقای خویی آنجا یک توجیهی کردند برای دلالت فعل بر زمان.

و استشکل فی دلالتها علی حجه الاستصحاب بان صریحها، این مراد از صریح این است سبق زمان الیقین علی زمان الشک. لکن خب می گفتیم فعل دلالت بر زمان نمی کند دیگر خیلی صریح نیست دیگر. صریحها دیگر نمی شود گفت که خیلی صریح است. اضافه الی ذلک عرض کردیم یک مبنایی است در جاهایی که در قوانین است گفته می شود یا در جاهایی که اسناد فعل به مجردات است. مثل ملائکه بگیری تا ذات حضرت حق. متعارفشان این است ماما اگر فعل بخواهند بیاورند در قوانین به صیغه مذکر می آورند. لغت هایی که مذکر و مؤنث دارد مثل عربی و فرانسه نه مثل ایرانی. آن لغت هایی که مذکر مؤنث دارند قانون را به شکل مذکر مثلاً من کان علی یقین نه من کانت بگوید نگفته است من کانت. متعارفشان این است که اگر یک چیزی باشد قانون باشد آنجا دیگر مذکر مؤنث را لحاظ نمی کنند. فلتمضی مثلاً صیغه مؤنث نیاورده است.

نکته دوم این است که در آن جور جاها فعل از دلالت بر زمان خالی می شود. چون نکته، نکته قانونی است کاری به زمان ندارد. مگر تصریح کند. مثلاً این طور بگوید نه اینکه اینجا زمان از هیئت در آمده است از هیئت فعل در آمده است. مثلاً بگوید من کان علی یقین يوم السبوت و شک فيه يوم الاحد. ببینید این تصریح زمان است. چون گفت فان صریحها. آن که صریح است در زمان اصطلاحاً باید زمان را با معنای اسمی بیان کند. اینجا زمان با معنای حرفی بیان شده است. که هیئت فعل باشد. به خلاف قیام. قام دلالت بر زمان می کند به خلاف قیام که دلالت بر زمان نمی کند. چون فعل با دلالتش بر زمان به هیئت است، در قوانین اگر زمان محط نظر باشد، دقت می کنید یک امر قانونی است، در قوانین اگر زمان محط نظر باشد باید آن را با دلالت اسمی بیان کنند. مثلاً کسی روز شنبه یقین داشت روز یکشنبه مثلاً شک پیدا کرد که آن یقینش از کجا حاصل شده است. این می شود قاعده یقین. یا روز یکشنبه شک کرد که آیا باقی هست یا خیر. این می شود استصحاب به یک تقریبی.

.....

علی ای حال این که ایشان فان صریحها سبق زمان یقین این صریح از مفاد حرفی است. از یک معنای حرفی در آورده اند و در قوانین این صحبت هست اگر بخواهد صریح باشد در زمان باید از معنای اسمی استفاده کند. نه از معنای حرفی.

س: پس در شک هم باید مفهوم نداشته باشد.

ج: چرا دیگر. چون ظاهرش در ترتب است و ارتباط و علیت و اینها. برعکس در قانون دلالت می کند در غیر قانون نه. مثلاً اگر پدر به پسرش گفت اگر مهمان آمد نان بخر. این معنایش این نیست که علت منحصر است. شاید گفت اگر روز جمعه هم بود نان بخر. اگر می دانی فردا نانوائی ها تعطیل است نان بخر. اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر علت در می آید اما انحصار در نمی آید. اما در قانون در می آید چون در قانون بنایش این است که اگر یک چیزی را گفتند این نافذ است مگر نسخ شود. تا نسخ نشود برقرار است. و لذا این اشکالی را که آقای خوبی می کنند که نه انحصار حتی علیت آن که روشن نیست جوابش را دادیم آن هم که اشکال کرده اند که انحصار در نمی آید این در عرف این طور است در انشائات عرفی انحصار در نمی آید. خیلی هم واضح است چون اگر پدر به پسر گفت که اگر مهمان آمد نان بخر این معنایش این نیست که تمام علل نان خریدن را می گوید. یکی را می گوید که مهمان آمدن است. ممکن است فردا بگوید اگر روز جمعه هم بود نان بخر. پس فردا بگوید اگر میدانی فردا دکان ها تعطیل اند نان بخر. این ممکن است یعنی انواع مختلف علل را ممکن است تدریجاً بیان کند. لازم نیست که علت انحصاری باشد. حالا در قوانین چرا.

س:

ج: ثم تقریباً وضع شده است برای تراخی به لحاظ عدم حالا من یک توضیحی بعد عرض می کنم که شاید روشن تر شود. فهی دلیل علی قاعده یقین لاعتبار تقدم یقین بر شک فیها.

البته خوب دقت کنید اشکالی را که آقایان کرده اند به خاطر هیئت فعل است که اینجا آمده است. لکن من معتقدم که شاید این اشکال حالا من فعلاً اجمالاً عرض می کنم شاید این اشکال تقریباً با ماده اش هم فرق کند. فقط هیئت نباشد. چون این هیئت فعل ماضی در دو ماده آمده است. من کان علی یقین فشک فلیمضی. من کان علی یقین فاصابه شک. این اصابه دارد. یک جا دارد فشک یک جا دارد اصابه. من احتمال می دهم اصابه شک احت مالش در قاعده یقین بیش از فشک است. یعین یقین بود ظاهراً اصابه حتی کلمه هم مفعول برگردد به یقین. فاصاب الیقین شک. اما در فشک دیگر این احتمال نیست. فشک یعنی شخص شک کرد.

.....
علی ای حال من فکر می کنم عرض کردم فعلا داریم تقریب عبارت می کنیم. ایشان می گویند دلیل علی غایه یقین، اضافه بر صراحت زمانی که از هیئت در می آید فکر می کنم که ماده هم مؤثر باشد. خوب دقت کنید من کان علی یقین فشک. من کان علی یقین فاصابه شک. ظاهرش این است اصابه مخصوصا حتی اگر به یقین برگردد که واضح است اگر برگردد ظاهرش این است که این شک به طور غیرطبیعی پیش آمد. در استصحاب طبیعی است آدم یقین دارد دیروز زنده بوده است. این طبیعی است در استصحاب. لذا به ذهن می آید که مثلا اصابه ناگهان. خب این در کجا پیدا می شود در قاعده یقین. من می دانستم دیروز زید زنده است امروز در خود یقینش شک دارم.

این به اصابه با این بهتر می خورد. حالا نظر خود بنده سراپا تقصیر. بخلاف الاستصحاب فان المعتبر فيه كون المتيقن سابقا على المشكوك فيه. اما اليقين و الشك فقد يكونان متقارنين في الحدوث. این درست است من الآن فکر می کنم می گ ویم من دو ساعت قبل وضو داشتم الآن شک دارم. حدوث در شک الآن است. گاهی برعکس شک اول است. من اول شک میکنم وضو دارم یا خیر فکر می کنم فکر می کنم بعد به ذهنم می آید که دو ساعت قبل وضو گرفتم. این هم استصحاب.

بل قد يكون الشك سابقا على اليقين. سبق زمانی. بعید هم نیست اصلا در خیلی ازم وارد استصحاب این طور باشد. اول آدم شک می کند یکم فکر می کنم بعد یادش می آید. شک می کند که زید زنده است یا خیر کمی فکر می کند می بیند که من دیروز این را در خیابان دیدم. اصلا بعید نیست متعارف در استصحاب آدم غالبا اول شک میکند بعد یقین پیدا می شود. لکن نکته اش این است که متیقن سابق است و مشکوک لاحق. بل قد يكون الشك سابقا على اليقين على ما تقدم يف ضابطه الفرق بين القاده. قاعده یقین و استصحاب. بعد دارد و اجاب عنه صاحب الكفایه عرض کردم چون نمی خواهیم جای دیگر بخوانیم همین عبارت آقای خویی را می خوانیم بقیه اش را آقایان خودشان مراجعه کنند. ان اليقين طريق الى المتيقن. و المتداول في التعبير ان سبق المتيقن على المشكوك فيه تعبير متعارف این است سبق یقین بر شک که مراد متیقن بر مشکوک باشد. لما بين اليقين و المتيقن من نحو من الاتحاد. فالمراد سبق المتيقن نه خود یقین. صفت یقین را نگاه نکرده است. و ذکر فی حاشی رسائل، رسائل مراد ایشان همان حاشیه ای است که ایشان دارند بر رسائل شیخ انصاری. تقریبا حاشیه ایشان معظم مباحث الفاظ را دارد. چون کتاب رسائل شیخ انصاری به قول ما جلد دوم از قطع و حجج و آنها وارد شده است و جلد اول ندارد ایشان این طور معروف است که آنچه که در حاشیه بر رسائل دارد مال بحث چیز است بعد که کفایه را نوشته اند این بیشتر روی کفایه تأکید روی مسائل لفظی است. مباحث جلد اول در کفایه ایشان آمده است. علی ای حال رسائل حاشیه ایشان بر رسائل چاپ شده است و فکر می کنم الفوائد الاصولیه همچین اسمی به نظرم همچین اسمی دارد. علی ای حال حاشیه مرحوم آخوند بر رسائل شیخ طوسی چاپ شده است یک دفعه دیگر هم عرض کرده ام که یکی از عجایب است یکی از آقایان که نمی خواهم اسمش را ببرم شناخته هم

نمی شود برداشته است حاشیه رسائل آخوند را به اسم خودش چاپ کرده است که نتایج افکار و تحقیقات مع العالم الربانی که از عجایب هم هست من هم دارم هر دو را. حاشیه خود آخوند همین کتاب ایشان با عنوان تحقیقات ایشان و کتاب را کاملاً من البدو الی الختم به اسم خودش چاپ کرده است. بهر حال خصوصیات را دیگر نمی گویم. فقط امتیازیش این است که حاشیه مرحوم آخوند چاپ قبلی اش به صورت حروفی و سنگی و شاید خواندنش، این یکی را با سربی چاپ کرده است. از این جهت برای مراجعه راحت تر است. یک اسمی هم برایش گذاشته است.

بهر حال تعجب این است که حالا اگر یک کتاب مجهولی مثل حاشیه آخوند خراسانی بر رسائل و چاپ شده است و کراراً آقایان از آن اسم می برند مثل همین جا در مرحوم آقای آقا شیخ محمد اصفهانی در حاشیه شان بر کفایه خیلی از آنها یاد میکنند. نقل فی الحاشیه. مقارنه آرای آخوند در کفایه و بین حاشیه می کنند. یک کتاب معروفی است انسان بگیرد این را از اول تا آخر و بدون تقیه بدون تحقیقات بزرگوارانه خودش باشد این خیلی تعجب آور است. و و ربما ينصب الی المرحوم الميرزا الشيرازی. البته صاحب کفایه درس میرزا می رفته است در سامرا بعد بر می گردد اما بهر حال درس میرزا رفته است. الکبیر چون درس شیخ کمتر حاضر شده اند. کم حاضر شده اند گفته اند شش ماه چقدر حالا محل کلام است مدتش دقیقاً بعد درس آقا شیخ حبیب الله رشتی و اسم آقا شیخ حبیب الله را می برند در کفایه و درس مرحوم میرزای شیرازی و بعده م به سامرا می روند. مرحوم میرزا ده سال بعد از وفات شیخ سامرا می رود. وفات شیخ ۱۲۸۱ میرزا ۱۲۹۱ نجف را به قصد سامرا ترک می کند. و ربما ينصب الی المنرحوم الميرزا الشيرازی الکبیر، در مقابل میرزای شیرازی البته میرزای شیرازی کبیر سید است میرزا حسن شیرازی و میرزای صغیر شیخ است. آقا شیخ محمد ت قی شیرازی. البته ایشان چون در انقلاب عراق نقش داشت بیشتر نقشش به خاطر همان عشرين است میرزای شیرازی هم که بیشتر در قصه تنباکو که مال میرزای بزرگ است. قصه ... ال عشرين با انقلاب سال ۱۹۲۰ بعد از جنگ جهانی اول چون می دانید که امسال ۲۱۷ است. پایان جنگ جهانی اول ۱۹۱۷ است. امسال یکصد و پنجاهمین سال پایان جنگ جهانی است که بعد از جنگ کشور عثمانی را که قدرت بزرگی بود تجزیه کردند که یکیش هم عراق بود. کشورهای عربی چون تمام کشورهای عربی تابع عثمانی بود همه را جدا کردند تکه تکه کردند کشورهای مختلف درست کردند. کیف ما کان مرحوم اقا شیخ محمد تقی در انقلاب ... العشرين دست داشتند.

و هو ان الزمان، فرق بین قاعده قاعده یقین و استصحاب این است که زمان قید فی قاعده یقین و ظرف فی الاستصحاب. اصلاً زمان در استصحاب ظرف است. اما در قاعده یقین قید است. یعنی به این معنا در روز شنبه به عنوان شنبه یقین بود. در روز یکشنبه این عوض

شد تبدیل به شک شد. این یقینش مقید به روز شنبه است. اما در باب استصحاب ظرف است مثلاً زید زنده بود روز شنبه. روز شنبه قیدش نیست. این همین جور زنده است تا روز یکشنبه هم با استصحاب زنده است.

و حیث ان الاصل فی الزمان هو الظرفیه خب این بحث را دارند که اگر دوران امر شد که اگر زمان ظرف باشد یا قید باشد اصل ظرفیت است. فگونه قیدا یحتاج الی الاثبات. چون خود هر شیء به طور طبیعی زمانیات در زمان واقع می شوند که زمان ظرفشان می شود. اگر بخواهد زمان را قید کند حالا ایشان تعبیر به اثبات کرده اند باید لحاظ بشود بدون لحاظ نمی شود. یعنی باید مثلاً بگوید یقینی که روز شنبه بود. باید روز شنبه را لحاظ کند که روز یکشنبه نبود. اگر آمد لحاظش کرد آن وقت می شود قید. اگر زمان را لحاظ نکرد طبیعتش ظرف است. یعنی آن حادثه واقع شده است در طول زمان در عمود زمان لذا خود به خود اصل اولی حالا ایشان تعبیر به اثبات کرده است. مرادش از اثبات به این معنا. یعنی به عباره آخری کون الزمان قیدا یحتاج الی الحاظ. در مقام تعبد این را لحاظ کند. اعتبار این را لحاظ کند. و لحاظ کردن اینکه آیا لحاظ کرده است احتیاج به دلیل دارد. اگر دلیل قائم نشد البته فرق بین یحتاج الی لحاظ این مقام ثبوت است دلیل مقام اثبات است. میدانید بین علم و بین واقعت لازم نیست ممکن است علم باشد واقع نباشد واقع باشد علم نباشد. تلازم نیست. اگر این نکته ای را که من عرض کردم نوشتم بهتر بود فگونه قیدا یحتاج الی لحاظ فی التعبد. مثلاً بگوید یقینی که روز شنبه بود روز یکشنبه نبود. ببینید روز شنبه قیدش کرد. این می شود قاعده یقین. اما زیدی که روز شنبه بود شما ادامه دهید تا روز یکشنبه. این می شود ظرف. قیدش نکرده است. تقید به آن نزده است. پس این مطلبی که ایشان فرمودند اگر دار الامر چیزی که ظرف است و ظرف زمان است این زمان آیا این زمان به نحو ظرفیت است یا قیدیت. اصل اولی ظرفیت است. چون تمام حوادث زمانی در عمود زمان واقع می شوند و طبیعتاً ظرف آنها است. اگر بنا باشد قید شود این در یک امر اعتبار قانونی است. یعنی باید شنبه را لحاظ کند این چیز را تا بشود قید. و الا قید نمی شود.

پس بنابراین به قول میرزای شیرازی در باب قاعده یقین زمان قید است در باب قاعده استصحاب زمان ظرف است و چون دارد من کان علی یقین فاصابه شک نمی دانیم این زمان، زمانی که مفاد هیئت است. آیا این زمان قید است یا شرط است. اصل اولی این است که زمان شرط است. قیدیت به قول ایشان یحتاج الی الاثبات. به قولین حقیر سراپا تقصیر یحتاج الی لحاظ. و لم یدل دلیل علی کون الزمان قیدا فی المقام. بله این بحث دیگری است فالمتعین کونه ظرفاً. فالمتعین بمقام اثبات نه ثبوت. ممکن است در ثبوت چیز باشد. البته فالمتعین کونه ظرفاً عرض کردم خدمت شما این مطلب بد نیست اگر شما فقط زمان را در نظر بگیرید اما اگر ماده را هم در نظر گرفتید ممکن است عوض شود. چون در یکیش دارد فشک و در یکیش دارد فاصابه شک. فتکون الروایه داله لی حجه الاستصحاب دون قاعده الیقین. و فیه

ما تقدم في ضابطه الفرق بين الاستصحاب و قاعده يقين و ملخصه ان الزمان ليس قيدا في شيء منهما. زمان نه در قاعده يقين و نه در استصحاب قيد نیست. بل ظرف في كليهما. فقط فرقی این است که متعلق الشك في الاستصحاب هو البقاء و في قاعده اليقين هو الحدوث. فرقی این است. و تقدم تفصيل كلام في الفرق بينهما في اوایل بحث استصحاب. بله این بحث گذشت اما اگر بقاء و حدوث گرفتیم زمان باید در یکی قيد شود در یکی ظرف شود. دیگر این نکته را چون خیلی پیش ما اهمیت فراوان ندارد ردش می کنیم. این اشکال آقای خویی وارد نیست.

و يمكن ان يجاد عن الاشكال المذكور بان ظاهر قوله عليه السلام فاليمضي على يقينه از این کلمه فليمضي استصحاب در بیاوریم. لکونه عنه و بالبنا على اليقين الموجود چون امر به بنا می کند مثل نظیر ما مر فی قوله این حدیث را هنوز ما نخوانده ایم آقای خویی نوشته اند و قبل از حدیث اربع مائه آورده اند. ما رفتیم به ترتیب نائینی. نائینی این حدیث صحیح ثالثه زراره بعدش اربع مائه را آورده اند. ایشان این حدیث موثقه عمار را هم آورده اند اذا شککت فابنی علی یقین. قلت هذا اصل قال نعم. این را آورده اند ایشان اینجا به آن اشاره کرده اند.

لکونه امرا بالبناء على اليقين الموجود نظیر ما مر فی قوله عليه السلام فابنی علی یقین. و ليس فی مورد القاعده يقين فعلى این را من توضیحش را کرارا و مرارا و تکرار عرض کردیم. هر لفظی که در لسان دلیل اخذ می شود ظاهر در فعلیت است. این به طور کلی. اگر گفت مثلا برو قلم بخر شما بروید مثلا یک مقدار چوب بیاورید بگوید که این قلم نیست. بله این را می برند کارخانه قلم می سازند. این هست امکان دارد اما لفظ قلم ظاهر هست بما هو بالفعل قلم. نه اینکه ما یعول بالقلم. خلاف ظاهر است. پس اگر گفت یقین فابنی علی یقین یعنی بالفعل یقین باشد. در قاعده یقین یا در شک ساری یقین داشتی نه اینکه الآن هست. من روز شنبه می دانستم زید عادل است روز یکشنبه هم شک کردم اصلا من از کجا یقین پیدا کردم؟ یقین الآن دیگر روز یکشنبه یقین ندارم کان يوم السبط یقین. اما دیگر الآن یقین ندارم. چون در لسان روایت آمده است من کان علی یقین فشک ظاهرش این است که بالفعل هم یقینش باید باشد همین الآن. همین الآن یقینش هم باید باشد و بعد شک هم باشد. این با استصحاب می خورد

س: علی یقین سابق شاید این مقدر باشد

ج: خب شاید است دیگر به درد استظهار نمی خورد

و ليس في مورد القاعده يقين فعلى چون خود يقين مشکوک شد حتى يعمر بالبناء عليه. بل كان يقين و قد زال بشك السارى. بل لم يعلم انه كان يقين لاحتمال كونه

البتة اينجا بهتر بود لاحتماله كونه جهلا. اين بهتر بود. احتمال اضافه به فاعل مى شود. اينجا احتمال اضافه به مفعول شده است مصدر. لاحتمال كونه جهلا مركبا. و يعتبر في اليقين مطابقتها للواقع يقين با علم مى گویند فرقى اين است يقين مطابق واقع يا قطع به قول خودشان دون القطع.

غايه الامر انه كان تخيل اليقين و لا يصح التعبير عن التردد النفساني الموجود فعلا باليقين. الآن تردد دارد. لعدم صحه اطلاق الجوامد الا وجود المبدأ.

جوامد مرادشان اين فرق نمى كند جوامد و غير جوامد همه در ظاهر در فعليت هستند. اطلاق المشتق على المنقضى عنه المبدأ حقيقتا و ان كان محلا للكلام الا انه ليس في الروايه لفظ المتيقن. بلکه لفظ يقين است. حتى يقال انه شامل لمن كان متيقنا باعتبار منقضى عنه المبدأ اعلى احد القولين. اگر متيقن هم بود كه مراد يقين باشد البته تعجب است از ايشان يقين هم مشتق است. يقن خودش فعلش يقين مثل شديد است. نمى دانم مثلا شأن ايشان شايد ايشان يقين را مثل صفت قطع گرفته اند. علم. خيال کرده اند يقين به معنای علم است. يقين به معنای علم هست لكن لفظا مشتق است. ايشان مى گوید متيقن اخذ نشده است اين جامد است مشتق نيست اگر مشتق بود اين احتمال بود. يقين هم مشتق است. يقين خود شديد ديگر. من تعجب مى كنم يقن ثابت مثل ثابت. چطور ثابت مشتق است اين هم مشتق است. ديگر بحث هاى ملا لغتى نكنيم با مشايخ بزرگوار ما.

لعدم صحه اطلاق الجوامد الا مع وجود المبدأ كه ظاهرا احتمال مى دهم كلمه يقين به معنای علم گرفته اند علم هم جامد است با آن اشتباه شده است. و اطلاق المشتق على المنقضى عنه المبدأ حقيقتا و ان كان محلا للكلام الا ان ليس في الروايه لفظ المتيقن. يعنى مشتق در روايت نيست. جامد است. حتى يقال انه شامل لمن كان متيقنا باعتبار منقضى عنه المبدأ على احد القولين. يك مقدار زيادى است بحث. على اى حال يقين در اينجا جامد نيست مشتق است. لكن به معنای همان نکته اى كه عرض كردم يعنى فعلى بودنش اين در هر دو هست. اصلا مهم ترين دليلى كه در باب بحث مشتق هم هست همين است. مثلا اين آقا تا يك سال قبل قصابى داشته است ول کرده است. نجارى داشته است ول کرده است. اگر بگویند اين آقا قصاب است خب مجاز است مى گویند سابقا قصاب بود. اصلا يکى از ادله

ای که برای اینکه مشتق در من قضی عنه المبدأ مجاز است همین است که الفاظ ظهور در فعلیت دارد. همین نکته فرق نمی کند جامد و مشتق ندارد. الفاظ ظهور در فعلیت دارند.

اگر گفت دیشب یک نجاری خانه ما آمد. دیشب یک شخص تب داری خانه ما آمد. و لذا هم عرض کردیم این بحث که هست به لحاظ حال تلبس باید حساب کرد. مثلاً اگر ایشان دیروز صبح تب دار نبود شب تب دار بود امروز صبح هم تب ندارد. گفت دیشب یک تب دار آمد. این حقیقت است. چون تب داری اش را به لحاظ دیشب دیده است. اگر دیروز صبح بود تب دار نبود امروز صبح هم که شنبه است باز هم تب دار نیست. لذا آنجا عرض کردیم مراد از بحث مشتق یعنی به لحاظ حال اسناد نگاه کنیم. تلبس داشته باشیم یعنی بگوییم مثلاً در همین مثال اگر گفت دیشب یک تب دار آمد. همان آقا صبح تب نداشت الآن هم ندارد. آیا آن استعمال حقیقی است یا مجازی است؟ خب حقیقی است چون در وقت آمدن تب داشت الآن ندارد. یا اگر گفتیم الآن در خانه ما یک تب دار هست نگاه می کنیم حالش خوب شده است می گوید دیروز تب داشتم. ما این را می خواهیم بگوییم که ظاهر الفاظ در فعلیت است فرق نمی کند مشتق باشد یا جامد باشد. این خلاصه مناقشات است. پس نکته اساسی در نظر مرحوم استاد این است که من کان علی یقین. یعنی الآن باید یقین را فرض کنیم هست. و اگر این شک ساری بشود الآن یقین نیست. یعنی این طور بگوییم فلیمضی علی یقینه، یقین داشته است الآن هم یقین است چون گفته است فلیمضی علی یقینه. و این اگر بخواهد فلیمضی علی یقینه در حال مضی یقین داشته باشد. ایشان می خواهد این طور بگوید. حالا که می خواهد ادامه دهد در حال مضی یقین داشته باشد. و این در استصحاب می آید در قاعده یقین نمی آید. در قاعده یقین بر فرض بگوییم تو یقین داشتی شک در یقینت پیدا کردی باقی باش به همان یقین. لکن در حالی که می گوییم باقی باش دیگر یقین ندارد. اما این ظاهر حدیث فلیمضی علی یقینه یعنی هنوز یقین دارد. پس این می خورد به اینکه یقین به حدوث خورده است و شک در بقاء باشد. این خلاصه نظر مرحوم استاد. فردا یک صحبتی راجع به این بحث می کنیم. انشاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین